



کناره گیری فیدل کاسترو از رهبری رهبر کوبا

فیدل

کاسترو از سال ۱۹۵۹ رهبری کوبا را در دست داشت. وی هم‌رزم ارستو چه گوارا و از انقلابیونی بود که هرگز از آرمان سوسیالیسم و مبارزه بر علیه امپریالیسم



دست نکشید. دولت و مردم کوبا از همان اوایل پیروزی بر باتیستا دیکتاتور دست نشانده آمریکا بر کوبا و سمت گیری سوسیالیستی، مورد خشم و غضب و محاصره شدید اقتصادی دول امپریالیستی و درراس آنها امپریالیسم آمریکا قرار گرفت. طی این مدت ده ها بار بر علیه کوبا و شخص کاسترو دست به اقدامات تروریستی زد. بارها مافیای مواد مخدر و عناصر ضدانقلابی فراری از کوبا را توسط سازمانهای جاسوسی خود سازماندهی، تجهیز و برای خرابکاری و حتی ترور رهبران این کشور از جمله خود کاسترو به کوبا گسیل داشت. بعد از شکست هر باره این اقدامات توطئه گرانه و دستگیری عوامل آن توسط دولت کوبا، وای دموکراسی امپریالیسم آمریکا گوش فلک را کر کرد. طی رهبری فیدل کاسترو، کوبا برغم محاصره شدید اقتصادی از سوی کشورهای امپریالیستی و با وجود اشتباهات و انحرافات متعدد که رهبری طویل‌المدت کاسترو نیز یکی از آنهاست، و بخش مهمی از این ضعف ها و انحرافات محصول فشار شدید اقتصادی و تهدیدات نظامی دشمنان کوبا ناشی میشود اما کوبا و مردم کارگر و زحمتکش آن توانستند بر خیلی از مشکلات فائق آیند کوبارا برغم این همه فشار اقتصادی به یکی از کشورهای دارای سطح بالای آموزش و خدمات اجتماعی تبدیل کنند.

کاسترو ضمن اعلام کناره گیری از تمام سمت های خود در نامه ای خطاب به مردم کوبا از آنها دعوت کرد تا رهبری کوبا را به افرادی جوان بسپارند.

ادامه در صفحه ۲

«سرنوشت تلخ یکی دیگر از تعاونی‌های مسکن» یا سرنوشت تلخ میلیونها انسان زحمتکش بدون مسکن و سرپناه!!

انگار داستان تعاونی‌های مسکن مشکل دار در استان زنجان تمامی ندارد و علی‌رغم وعده‌های مسئولین برای رفع آنها، این مشکلات همچنان ادامه دارد و این بار نوبت تعاونی مسکن شهرداری زنجان است که پس از سالها دست مردم را در پوست گردو بگذارد.

این تعاونی در ماه‌های اخیر تعدادی از اعضای خود را به خاطر نبود گاز بارها به تجمع واداشت و سرانجام وعده گازکشی را در بهمن ماه داد اما هم اکنون وضعیت بدتر از گذشته است به گونه‌ای که تعدادی از اعضا پس از سالها آرزوی خانه‌دار شدن امروز متوجه شده اند که زمین متعلق به آنها نیست و حال تنها راه کار را تجمع در برابر استانداری و تلاش برای مطرح کردن مشکل خود با مقام عالی استان دانستند تا شاید امیدی به زنده کردن آرزوهای گذشته باشد.

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) منطقه زنجان، یکی از تجمع‌کنندگان با بیان اینکه از سال ۷۸ وعده این زمین‌ها داده شده و قواره‌ها مشخص شده است، افزود: در سال‌های گذشته بحث تعلق زمین‌ها به شهرداری یا دانشگاه آزاد مطرح بود که این مشکل بر طرف شد اما هم اکنون گفته می‌شود که این زمین‌ها متعلق به شما نیست. وی تصریح کرد: از ۳۵۰ قطعه زمین موجود در کوی شهریار ۳۰۰ خانوار در آنها ساکن هستند اما وضعیت ۵۰ نفر بالاتکلیف مانده است.

یکی دیگر از تجمع‌کنندگان علت این بالاتکلیفی را غیرمحدوده عنوان کردن زمین‌ها از سوی مراجع زیربط دانست و خاطر نشان ساخت: تاکنون با همه دستگاه‌ها همچون فرمانداری، استانداری، مسکن و شهرسازی و غیره مذاکره شده اما نتیجه‌ای نگرفته‌ایم حال آمدم که با کمک استاندار این مشکل را حل کنیم.

ادامه در صفحه ۴

آمریکا از افکار کاسترو می‌ترسد در صفحه ۲

درباره مراسم سیاهکل و سخنرانی فرخ نگهدار در شهر گوتنبرگ سوئد در صفحه ۴

نامه ای از فرزاد کمانگر، معلم و فعال حقوق بشری

به اعدام محکوم شده به دانش آموزش:

در صفحه ۶

برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

مجمع ویا شورای ملی کوبا که توسط مردم انتخاب میشود، قرار است روز دوشنبه ۲۴ فوریه در مورد انتخاب جانشین کاسترو، تصمیم بگیرد. انتخاب شورای اجرایی دولت از جمله رئیس جمهور، از اختیارات شورای ملی کوبا است.

آمریکا از افکار کاسترو می ترسد

دولت آمریکا از حمله کوبا یا حتی خرابکاری نگران نیست بلکه از گردنکشی کوبا بیم دارد

چامسکی در گفت و گو با رادیو هاوانا

به تازگی کتاب های جدید و پر طرفداری چون سلاح های فریب جمعی و سفیدپوستان ابله چاپ شده اند، آیا شما آنها را راه حل موفقی برای رسانه های جمعی می دانید؟

خیر، این آثار این گونه نیستند بلکه تنها چند نمونه کتاب در میان انبوه کتاب هایی هستند که در مورد عملکرد رسانه های جمعی نوشته می شوند و اکنون در آمریکا بیشتر از هر کشور غربی دیگری که می شناسم، حرکتی مهم و گسترده در مورد این رسانه ها وجود دارد که در واقع تقریباً همه رسانه های آمریکا و عملکرد آنها به عنوان سیستم تبلیغاتی را دربر می گیرد. در ضمن مخالفت هایی در برابر افزایش تمرکز رسانه ها در دست افراد معدودی وجود دارند تا حتی از تنوع محدودی که موجود است، جلوگیری کنند. کتاب هایی که اشاره کردید تنها دو نمونه از چندین اثر هستند. این کتاب های انتقادی خود چاره ساز رسانه های جمعی نیستند بلکه بخشی از تلاش مداومی هستند که برای ایجاد راه حل یا تحمیل آنها بر عملکرد رسانه ها صورت می گیرند.

جنگ عراق و اشغال آن توسط آمریکا کاملاً از جانب جریان عمومی رسانه ها در ایالات متحده حمایت شد تا جایی که رسانه ها تبدیل به جناح سیاسی دولت بوش شدند. آیا این کار قدرت مطبوعات را از حدود خود فراتر نمی برد؟

پاسخ دادن به این سؤال کمی دشوار است. البته باید توجه داشت که رسانه مستقل بدین شکل عمل نمی کند. حرف شما کاملاً صحیح است. چرا که مطبوعات اساساً تبدیل به ابزاری برای سیاست های دولت شدند اما این موضوع

چیز جدیدی نیست. چنین مسائلی در طول هر درگیری نظامی و کلاً هرگونه مواجهه ای پیش می آید. در این میان مطبوعات شدیداً تمایل دارند که در چارچوب سیاست های دولت عمل کنند زیرا کاملاً با یکدیگر رابطه نزدیک دارند.

در طول جنگ ویتنام، مطبوعات تقریباً به طور کامل از جنگ حمایت می کردند ولی هنگامی که این جنگ رو به پایان بود، میزان انتقادات بزدلانه مبنی بر این که جنگ دیگر بیش از اندازه ادامه یافته و برای ما گران تمام می شود افزایش یافت و به همین ترتیب اکنون هم مشابه این نظرات را می بینید که «جنگ دارد برای ما گران تمام می شود». این روند در گذشته هم همواره وجود داشته است چنانچه در جنگ جهانی اول هم شاهد این وضعیت بودیم و البته این مطلب کاملاً در مورد سایر کشورها هم صادق است.

رسانه های جمعی، دنیای تجارت و جامعه روشنفکران متمایل به حمایت از قدرت تمرکز یافته هستند که در آمریکا در این قدرت درواقع دولت و قانون را دربر می گیرد و مشابه همین قضیه در مورد مسائل کوبا وجود ندارد. مثلاً هیچ کس از تاریخ تروریسم آمریکا در کوبا از سال ۱۹۵۹ خبر ندارد. تروریسم واژه بزرگی است و همه از آن صحبت می کنند اما شما نمی توانید یک نفر را میان هزار و یا شاید صدهزار نفر پیدا کنید که بداند دولت کندی عملیات تروریستی را (بر ضد کوبا) چنان تشدید کرد که نهایتاً به جنگی هسته ای منجر شد و سال ها پس از آن هم ادامه یافت. به واقع اکنون هنوز هم ادامه دارد و تقریباً هیچ کس از آن آگاه نیست.

رسانه های آمریکا چندین دولت را به عنوان دولت تروریستی یا پناهنده تروریست ها و یا عاملان حملات تروریستی قلمداد می کنند. کوبا هم نه در تمام موارد فوق بلکه در یکی از آنها قرار گرفته است با این که ما می دانیم کوبا بیش از هر کشور دیگری از حملات تروریستی متضرر شده است. شما این اتهاماتی که علیه کوبا وجود دارد را تا چه اندازه جدی تلقی می کنید؟ تصور نمی کنید که شدت این موضوع در حال افزایش است؟

شدیدتر از چه زمانی؟ مسلماً این قضیه شدیدتر از زمانی نیست که کندی به کوبا حمله کرد و سپس عملیاتی را آغاز کرد که مستقیماً به بحران موشکی منجر شد که عملاً تمامی جهان را دچار بحران کرد. ولی درست است، این مسأله رو به افزایش است. این واقعیت که آمریکا می تواند برچسب تروریستی بودن را به کشورهای دیگر بچسباند خود موضوع جالب

توجهی است زیرا بر کسی پوشیده نیست که آمریکا دارای دولتی تروریستی است. همچنین آمریکا تنها کشور دنیاست که از سوی دادگاه جهانی به تروریسم بین المللی محکوم شده است. محکومیت آن نیز «استفاده غیرقانونی از ارتش» در جنگ علیه نیکاراگوئه بوده است که خود مسلماً تروریسم جهانی به حساب می آید. دو قطعنامه شورای امنیت در حمایت از این داوری صادر شد که البته آمریکا آن را وتو کرد. این جنگ کوچک نبود و عملاً کشور را نابود کرد. از طرفی تروریسم آمریکا علیه کوبا از سال ۱۹۵۹ ادامه دارد و این که آمریکا خود، کوبا را دولتی تروریستی می داند و از آن سال به بعد مبارزه ای تروریستی عظیمی را در برابر این کشور آغاز کرده که زمان اوج آن در دهه ۶۰ و ۷۰ بوده است، واقعیتی بسیار تعجب آور است. اما من تصور می کنم که اگر شما رسانه های آمریکا و مطبوعات روشنفکرانه و نیز عقاید این چنینی را بررسی کنید، درخواهید یافت که هیچ سخنی از این موضوع در میان نیامده و هیچ چیز نشان از عجیب بودن این قضیه ندارد. اگر به آثار دانشمندانی چون والتر لاکور و دیگر افراد برجسته درباره تروریسم مراجعه کنید و نگاهی به فهرست مطالب بیندازید، می بینید که نام کوبا غالباً ذکر شده است و در نوشته های مرجع آمده که کوبا مشکوک به ارتکاب اعمال تروریستی است در حالی که هیچ مرجعی در مورد عملیات تروریستی آمریکا بر علیه کوبا وجود ندارد.

البته این موضوع قابل بحث نیست زیرا اسناد دولتی بسیار و غیرمحرمانه در مورد آن موجود است و آگاهی از آن هم وسیع است ولی قابل گفت و گو در بین مردم نیست. پس این قضیه دستاورد با ارزشی نه تنها برای رسانه ها بلکه جامعه روشنفکران به شمار می آید. از سوی دیگر در اروپا هم اوضاع چندان تفاوتی ندارد چنانچه اگر در انگلیس هم این موضوع را بررسی کنید به نتایج مشابهی دست خواهید یافت.

دولت و مردم آمریکا هیچ ترسی از کوبا ندارند و این کشور تهدیدی برای آنها به شمار نمی رود. پس چرا دولت چنین دقتی در مورد کوبا به خرج می دهد؟

آمریکا همان طور که شهرت دارد، کشوری کاملاً آزاد است و شاید از بسیاری جوانب آزادترین کشور دنیا باشد. یکی از پیامدهای آن هم این است که ما اسناد داخلی بسیار غنی داریم و ثبت چنین اسنادی پاسخ سوال شما را می دهند که البته خود دستاورد دموکراسی آمریکاست. اما با این حال هیچ کس از

→ اطلاع‌ی ندارد و این نقطه، نشان‌دهنده فقدان دموکراسی است.

پس به این ترتیب اطلاعات موجود است، در آثار اندیشمندان نوشته شده و اسنادی غیرمحرمانه است که پاسخ شما را به روشنی خواهند داد. هنگامی که دولت کندی ایجاد شد، بی درنگ آمریکای لاتین را هدف قرار داد و به این طریق بخش اصلی سیاست دولت کندی شکل گرفت و سرکردگی آن هم برعهده آرتور شلسینگر تاریخدان مشهور آمریکایی بود که در آن زمان مشاور رئیس جمهور محسوب می شد. گزارش شلسینگر از مأموریت آمریکای لاتین در سال های اخیر غیرمحرمانه شده و نشان می دهد که چقدر براندازی دولت کوبا برای کندی مهم است.

پس دلیل این مطلب این است که آمریکا عملاً از گسترش افکار کاسترو که می خواهد مسائل را در دست خود بگیرد، نگران است زیرا این افکار برای مردم مستمند و محروم این نیمکره دنیا که با مشکلات مشابهی مواجه هستند، جذاب می نماید. ما نمی خواهیم که چنین عقایدی گسترش یابد. اگر به اسناد رجوع کنید می بینید که CIA و دیگر سرویس های اطلاعاتی، مشکل کوبا را سرپیچی از سیاست های آمریکا در طول ۱۵۰ سال گذشته می دانند. این درواقع بازگشت به دکترین مونرو است. دکترین مونرو که آمریکا در آن زمان آنقدر قدرتمند نبود که آن را به اجرا بگذارد، اظهار می کرد که آمریکا قدرت غالب نیمکره غربی خواهد شد و کوبا به آن تن در نمی دهد.

در نتیجه این سرپیچی موفق از سایت آمریکا در طول ۱۵۰ سال، قابل تحمل نخواهد بود. پر واضح است که آنها از حمله کوبا یا حتی خرابکاری و هیچ چیز دیگر نگران نیستند بلکه از گردنکشی کوبا بیم دارند و می دانند که تنها مردم کوبا نیستند و این موضوع همه را دربر می گیرد. ما دارای اسناد غیرمحرمانه دیگری نیز هستیم که در مورد براندازی دولت گواتمالا توسط آمریکا در سال ۱۹۵۴ است. توضیحی که در این باره آمده این است که اولین دولت دموکراتیک گواتمالا از حمایت بالای مردمی برخوردار بود و از این جهت تهدیدی برای آمریکا به شمار می رفت. این دولت کشاورزی را بهبود بخشید، اصلاحات اجتماعی را ایجاد کرد و سبب شد تا این موضوع در نظر کشورهای همسایه مطلوب واقع شود و آنها نیز متمایل به انجام اقدامات مشابهی گردند. مسلماً چنین وضعی غیرقابل تحمل می نمود. زیرا تمامی چارچوب سلطه آمریکا را در نیمکره غربی ویران می کرد. اوضاع این چنینی در جنوب شرق آسیا و سایر نقاط دنیا نیز وجود دارد و ناسیونالیسم مستقل همواره خطری اساسی تلقی می شود. البته اگر به زمان های دورتری

برگردید، مستعمرات آمریکا را هنگامی که از سلطه انگلیس ها آزاد شدند، به یاد خواهید آورد. این مستعمرات برای دولتمردان اروپایی تهدیدی عظیم به شمار می رفتند. تزار، مترینچ و دیگران شدیداً از خطر جمهوری خواهی متأثر بودند چرا که ممکن بود دیگران هم جلب کرده و روند محافظه کارانه جهان و اصول اخلاقی آن را متزلزل کند. این مسائل برای شما پذیرفتنی نیست، زیرا اصولاً تهدید از جانب استقلال و در دست گرفتن امور است که ناپذیرفتنی می نماید و هر که بخواهد از این موضوع مطلع شود، چیزی به دست نخواهد آورد.

آیا شما هنوز هم نظام کوبا را مانند گذشته تحسین می کنید؟

تا جایی که به من مربوط است من درباره آنچه کوبایی ها تصمیم می گیرند داور نمی کنم. من موافق سرپیچی کوبا از آمریکا هستم و این که آنها می خواهند اختیار امور را به دست خود بگیرند، چنانچه اکنون انجام می دهند، من نظرات خود را دارم و بسیاری از مسائل به اعتقاد من درست هستند و بسیاری دیگر نیستند، اما تصمیم گیری به کوبایی ها مربوط است. دغدغه من این است که قدرت برتر این نیمکره برای بازداشتن کوبا از تعیین آینده خود به خشونت، فشار، زور، تهدید و تحریم متوسل نشود.

دغدغه آمریکا برای براندازی انقلاب کوبا هنگامی که جیمز کاسون رئیس بخش منافع آمریکا در هاوانا شد، به مراتب بالاتری رسید. او عمداً شروع به خرابکاری در پروژه های اجتماعی کوبا کرد و این کار را از درون با استخدام کوبایی ها انجام داد تا به عنوان عاملان آمریکا عمل کنند. هنگامی که دولت کوبا واکنش نشان داده و اقدام به دستگیری محاکمه و حبس این مزدوران کرد، انتقادات بسیاری از جانب دوستان کوبا برانگیخته شد.

بله من کاملاً بر این کار آنها خرده می گیرم، چرا که تصور می کنم کار اشتباهی بود. در دادخواستی که من امضا کردم، اصرار داشتیم که این کار اعمال تروریستی آمریکا را تشدید و هرگونه مبارزه اقتصادی غیرقانونی بر ضد کوبا را از سال ۱۹۵۹، تأیید می کند. این موضوع تا جایی پیش رفت که هیچ اطلاعاتی درباره افرادی که به زندان افتادند در دسترس عموم قرار نگرفت و هنوز هم همین طور است. پس مدرکی وجود ندارد که اتهام آنها را مبنی بر این که عاملان آمریکا بودند و نه مخالفان شدید، تأیید کند. آنها با کاسون دیدار کردند و شاید من اشتباه می کنم اما این موضوع آن را ثابت

نمی کند. تصور من این است که این کار اشتباه و ناعاقلانه بود و تنها موهبتی برای عناصر سرسخت آمریکایی به شمار می آمد.

جنش دیگری با چاوز و لولا در آمریکای لاتین شکل گرفته است. آیا شما به آینده این موضوع خوش بین هستید؟

مطمئناً فرصت هایی وجود دارد و آنچه در برزیل روی داد کاملاً مؤثر است. این موضوع درسی حقیقی برای دموکراسی صنعتی به شمار می آید. درواقع برزیل به این نوع دموکراسی درسی داد که آنها باید فرا بگیرند. دستاورد برزیل در دموکراسی به گونه ای بود که در هیچ یک از دموکراسی های صنعتی وجود نداشت. قدرت مردمی موجود در طبقه کارگر، کشاورزان و سازمان های حقوق بشر موفق شد تا رئیس جمهور خود را انتخاب کند که به اعتقاد من شخص فوق العاده ای است.

چنین واقعه ای در کشورهای غربی رخ نمی دهند، مثلاً در آمریکا این طور نخواهد بود. اما این که چقدر این موضوع می تواند ادامه داشته باشد، مسأله دشواری است. چهل سال قبل هنگامی که برزیل رئیس جمهوری نسبتاً مردمی داشت، هرچند مانند لولا نبود بلکه تنها مردمی بود، دولت کندی کودتایی نظامی ترتیب داده و او را برکنار کرد. این کار یکی از اعمالی بود که سرکوبگری فراگیر را در سراسر نیمکره غربی موجب شد. اما اکنون آنها با این که لولا حتی چهره بسیار برجسته تری از گولارت است و از حمایت بالای مردمی برخوردار است، چنین کاری را به دلایل مختلفی انجام نمی دهند. یکی از آنها این است که توافقات اقتصادی جهانی که در ۲۰ یا ۳۰ سال گذشته در ساختار نئولیبرالی قرار گرفته، محدودیتی ایجاد می کند که مانع از اعمال دموکراسی می شود. به اعتقاد من هدف اصلی از اقدامات نئولیبرالی، کاهش حق انتخاب دموکراتیک است.

حال این که برزیل و دیگر کشورهای منطقه قادر به مبارزه خواهند بود، مسأله ای جدی است و مسلماً نیاز به یکپارچگی گسترده شمال و جنوب دارد تا این شبکه کنترل امور را که مانع از انتخاب دموکراتیک مردم بدون کودتای نظامی است در هم ریزند.



«سرنوشت تلخ یکی دیگر از تعاونی‌های مسکن» یا
سرنوشت تلخ میلیون‌ها انسان زحمتکش بدون مسکن
و سرپناه؟!!

باید اساس تکیه گاه آنها را مورد حمله و تعرض قرار دهند. زمینها متعلق به آنها است علاوه بر آن، این زحمتکشان پول زمین و ساختمان آن را پرداخت نموده اند. سرمایه داران و صاحبان

مانه مخالف برگزاری جلسات نیروهای سیاسی در این شهر و هرکجای دیگر دنیا هستیم و نه مخالفتی با حق این سخنرانان به سخنرانی و اظهار نظرات شان در این جلسات داریم. اساسا بحث و گفتگو و دیالوگ آزاد را یکی از مهمترین نیاز امروز و فردا و رمز ارتقای سطح آگاهی و درک درست از مسائل سیاسی و نحوه تفکر و عملکرد افراد و احزاب و سازمانهای سیاسی میدانیم. مادامی که گفتار و کردار افراد و جریانات سیاسی در معرض قضاوت عمومی قرار نگیرند. عوامفریبان و پست و مقام پرستان، کماکان در کمین فریب افکار عموی خواهند نشست تا مبارزات و جانفشانیهای آنها را وجه المصلحه بده بستنهای خود با قدرتمداران و دیکتاتور ها کرده و از این تلاشها و جانفشانیها پله ای برای عروج خود به قدرت، شهرت و ثروت بسازند.

مقامات دولتی دربند و بست با شرکتهای خصوصی که اغلب خود این مقامات سهامداران اصلی آنها را تشکیل میدهند و یا شرکتهائی که بنام افراد فامیل و باندهای دور و بر خود به ثبت رسانده اند. ابتدا زمینهای وسیع متعلق به جامعه که معمولاً در اختیار شهرداریها است را به قیمت های ارزان خریداری میکنند و سپس با زه کشی و ایجاد برخی تاسیسات چنین وانمود میکنند که در منطقه مزبور طرحی بزرگ در حال اجراء است. سپس با بالا بردن مصنوعی قیمت زمین به چندین برابر قیمت واقعی آن در بازار. شروع به پیش فروش خانه هائی میکنند که فقط در روی کاغذ وجود دارند

از این جنبه معتقدیم که افراد و فعالین سیاسی و همینطور احزاب سیاسی میباید در مقابل مردم شفاف بوده و پاسخگوی اعمال و رفتار و مواضع خود باشند. امروز تجربه زندگی در کشور سوئد حداقل به ما یاد داده است رهبران و فعالین سیاسی که مرتکب خطاهای مهمی میشوند. ولوائیکه این خطاها به امور مالی و اشتباهات فردی آنها مربوط باشد. از حزب مزبور استعفا میدهند. مورد بازخواست قرار میگیرند و در مورد اشتباهاتی که منجر به ضرر و زیان جانی، مالی، و حیثیتی به دیگران و یا به جامعه باشد، به محاکمه کشیده میشوند.

شرکتها میباید بموقع ساختمانها را ساخته و تحویل میدادند و درغیر اینصورت برای تاخیر هر روزه آن خسارت پرداخت مینمودند و این ابتدائی ترین حق و حقوق خریداران خانه ها در قوانین سرمایه داری است که این چنین زیر سرنیزه حکومت پایمال میگردد. و حال آنکه حق داشتن مسکن مناسب و کار و رفاه حق هراسانی است که در نظام سرمایه داری ضایع میگردد.

کمیته آذربایجان سازمان فدائیان کمونیست ضمن محکوم نمودن اقدامات تبه کارانه سرمایه داران و مقامات دولتی از خواست های اعضای تعاونی و از حق همه مردم برای داشتن مسکن مناسب دفاع میکند و مردم زحمتکش زنجان را به اتحاد و مبارزه برای تحقق خواست ها و مطالبات خود فرا میخواند.

درباره مراسم سیاهکل و سخنرانی فرخ نگهدار در شهر گوتنبرگ سوئد

ایرانیان مقیم یوته بوری انسانهای آزادیخواه

اخیرا «کمیته اسکاندیناوی» سازمان فدائیان اکثریت، طی فراخوانی اعلام کرده است که روز شنبه ۲۳ فوریه قصد دارد مراسمی را بمناسبت سالگرد حماسه سیاهکل در این شهر برگزار کند. و فرار است از رهبران این سازمان از جمله فرخ نگهدار در این جلسه سخنرانی کنند.

اما گویا در کشور ما این فقط حاکمان مستبد، مرتجع و دیکتاتور و مافیای قدرت نیستند که هر خلافی میکنند و هر بلایی به سر مردم میاورند و هر جنایتی را مرتکب میشوند، به کسی پاسخگو نیستند و بازخواست که نمیشوند هیچ، ارتقای مقام هم مییابند. بلکه در خیلی از افراد و احزاب سیاسی ما هم که بعضا داعیه مبارزه با این رژیم و پلیدیهای آن را دارند و سعی میکنند خود را «دموکراسی خواه» و ظاهرا تافته ای جدابافته از دشمنان آزادی و مدنیت بشناسانند، ارتکاب چنین اعمال کراحت باری نه تنها مجازات ندارد و مورد سؤال واقع نمیشود بلکه افراد مزبور بسته به قدرت، ثروت و امکانات اش و باندهائی که دور و بر خود سازمان داده اند، ارتقای مقام هم مییابند. بارنگ و لعاب خطاها و افکار و اعمال و کردارهای غیر انسانی، ضد دموکراتیک و ضربه زنده آنها را از منظر دید مردم میپوشانند. سعی میکنند اعمال و رفتار آنها که به امر جنبشهای اجتماعی ایران و امر آزادی و دموکراسی لطمات جبران ناپذیری وارد نموده و مینمایند،

گزارش بالا تنها گوشه کوچکی از عملکرد مافیائی صاحبان قدرت و عناصر وابسته به آنها را در شهرستان زنجان به نمایش میگذارد. مقامات دولتی دربند و بست با شرکتهای خصوصی که اغلب خود این مقامات سهامداران اصلی آنها را تشکیل میدهند و یا شرکتهائی که بنام افراد فامیل و باندهای دور و بر خود به ثبت رسانده اند. ابتدا زمینهای وسیع متعلق به جامعه را که معمولاً در اختیار شهرداریها است به قیمت های ارزان خریداری میکنند و سپس با زه کشی و ایجاد برخی تاسیسات چنین وانمود میکنند که در منطقه مزبور طرحی بزرگ در حال اجراء است. سپس با بالا بردن مصنوعی قیمت زمین به چندین برابر قیمت واقعی آن در بازار. شروع به پیش فروش خانه هائی میکنند که فقط در روی کاغذ وجود دارند. و بدین ترتیب مردم عاصی از بی مسکنی را فریب داده و سرکیسه میکنند. اما پولهای کلان جمع آوری شده حاصل دسترنج و قرض و قوله مردم در دست این مافیا همچون سرمایه ای بزرگ، به جای ساختن خانه و تحویل به موقع آنها به متقاضیان، در بخش های دیگر و سود آوری نظیر تجارت و غیره به کار گرفته میشود. با ارائه موجودی شرکتها که پولهای متعلق به مردم است، با گلوبندی با روئسای بانگها و مسئولین محلی، وامهای کلانی اخذ میکنند. اما به این چپاول اکتفا نکرده سالها مردم را سر میدوانند تا هم از پول آنها استفاده بیشتری ببرند و هم با بالا رفتن قیمت زمینها، مبلغ بیشتری از متقاضیان اخذی کنند.

چنین است ترفند کثیف سرمایه داران و عوامل و مافیای دولتی وابسته به آنان که از هیچ عمل زشت و غیر انسانی برای بالا کشیدن دست رنج توده های محروم فروگذار نیستند. و چنین است که مردم زحمتکش برای خلاصی از دست آنها

به فراموشی سپرده شوند. اعمالی که بدلیل حمایت عوامفریبان از قماش خودشان و سکوت اعضا و هواداران و افراد فرصت طلب، مرتب تکرار میشوند و در آینده نیز تکرار خواهند شد. بدیهی است که رشد چنین افکاری و تداوم عوامفریبی چنین احزاب و افرادی در آینده مانع بزرگی بر سر راه تحقق خواست ها و مطالبات آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم ایران خواهد بود.

بویژه اینکه چنین افراد و سازمانهایی سعی میکنند در پشت تالاشها و جانفشانیهای انقلابیونی سنگر بگیرند که در تاریخ ایران بعنوان انسانهای آزادیخواه و برابری طلب صادقانه به پا خواستند و با فدا کردن جان و هستی خود در تاریخ کشور ما بمنابیه الگوئی از مبارزات مردم زحمتکش بر علیه زور و سرکوب و ستم استثمار ماندگار شدند. فدائیان اکثریت و فرخ نگهدار و امثال وی نمونه بارزی از یک چنین افراد و سازمانهایی هستند. (اعضا و هواداران این جریان و چنین رهبرانی هم که ادعا میکنند در اعمال و رفتار رهبرانشان نقشی نداشته اند در صورتی در گفتار خود صادق خواهند بود که سرپای چنین سیاستها و رهبرانی را نقد،

طرد و محکوم نمایند)

هرچند برهمگان روشن است که این عمل فدائیان اکثریت و فرخ نگهدار که هیچ قرابتی با حماسه آفرینان سیاهکل ندارند و بزرگترین ضربه را به حیثیت و اعتبار فدائیان وارد آورده اند، همانا از روی فرصت طلبی و عوامفریبی صورت میگیرد، تا بزرگداشت انسانهای آزاده ای که روزگاری برخواستند و برای تحقق آزادی و انسانیت به آنچه که اعتقاد داشتند در راه اش جان فدا کردند. آنها میخواهند با ضربه زدن به اعتبار حماسه آفرینان سیاهکل برای خود اعتبار کسب کنند و چرک و کثافت ناشی از اعمال و رفتارشان در مقابل جنبش انقلابی، مردم و تمام خانواده های شهدای فدائی را لا پوشانی کنند.

آقای فرخ نگهدار و سازمان اکثریت قبل از اینکه برای ایرانیان مقیم شهر بوته بوری بخواهند سخنرانی بکنند و رهنمود صادر بکنند. و یا از حماسه سیاهکل حرف بزنند! بهتر است. نامه اعمال و رفتار و موضع گیریهای بغایت ارتجاعی خویش را باز کنند و توضیح دهند که طی این سه دهه در کجای جنبش آزادیخواهانه مردم ایران قرار داشته اند و چه ردپائی از خود برجای گذاشته اند. فدائیان اکثریت از جمله کمیته

فردای آزادی مردم ایران پاسخگوی اعمال خود خواهند بود.

امروز وظیفه همه انسانهای آزادیخواه است که تجریبات گذشته را چراغ راه آینده کرده و با نقد و طرد سیاست ها و روش و منش و عملکرد چنین افراد و جریاناتی مانع از تکرار فجایعی شوند که ناکثون جز تداوم استبداد و ستم و استثمار و زور و سرکوب نتیجه دیگری بیار نیآورده است. و اگر امروز نامه اعمال چنین افراد و جریاناتی جلوی چشم شان گرفته نشود و از طریق اصولی مورد نقد و طرد قرار نگیرند. ضربات برپیکر جنبش انقلابی و آزادیخواهانه مردم ادامه خواهد داشت.

اسکاندیناوی آن توضیح دهند که در این همه حرکتیهای اعتراضی (از جمله در خارج کشور و در همین شهر) در حمایت از حقوق زنان، جوانان، کارگران، و سایر جنبشهای اجتماعی و در اعتراض به جنایات هر روزه جمهوری اسلامی چه میکردند و در کجا ایستاده بودند؟ که امروز باکمال پروتئینی سخنرانی بمناسبت سیاهکل ترتیب میدهند و بدتر اینکه افراد معلوم الحالی نظیر فرخ نگهدار ها را که پرونده سیاهش در خدمت به ارتجاعی ترین رژیم روزگار ما برکسی پوشیده نیست و رفتار و روش ضد دموکراتیک و غیرانسانی اش در درون و بیرون سازمان اش زبانزد عام است به سخنرانی دعوت میکنند!؟

ما با افرادی که چنین جلساتی را با منافع و اهداف و فعالیت های مخفی و علنی خویش در بین ایرانیان مقیم این شهر همخوان میدانند و یا کسانی که دنبال سیاست های ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی و این یا آن جناح اش روان هستند، حرفی نداریم که پای منبر فرخ نگهدارها بنشینند، آنها سیاهی لشکر و حامی چنین جلساتی بوده، هستند و تا وقتیکه رژیم جمهوری اسلامی بر سر کار است به این شغل شریف مشغول خواهند بود.

ولی مردم آزادیخواه و انسانهایی که دارای پرنسیب هستند و کرامت انسانی را پاس میدارند نه تنها از شرکت در پای منبر چنین افرادی کراحت دارند بلکه همچون مادران و خانواده انبوه فدائیان و همه آنهاستیکه از قبل سیاستهای انسان ستیز جمهوری اسلامی ضربه خورده اند و دل شان در گرو آزادی است. قبل از هر چیز خواهان پاسخ گوئی چنین افراد و سازمانهایی نسبت به اعمال، کردار و مواضع شان هستند. کمترین چیزی که اعتقاد به دموکراسی و آزادگی و آزادیخواهی طلب میکند، همین است که چنین عناصری را مثل هر جامعه دموکراتیک، پاسخگوی اعمال خودشان بکنند. چنین عناصری در یک جامعه نسبتا باز و دموکراتیک اگر استعفا داده و پی کار خودشان هم بروند باز جامعه دست بردار نیست و خواهان این است که آنها در یک دادگاه عادلانه مورد محاکمه قرار بگیرند و حال آنکه اینها علاوه بر پاسخگو بودن به جامعه، دارای شاکی خصوص هم هستند.

کسانی که طبق انبوه اسناد و مدارک برجای مانده، مروج و مشوق صد ها قتل و کشتار و شکنجه زنان، مردان و جوانان آزادیخواه و برابری طلب در کشور ما بوده اند و بدون تردید در

واحد گوتنبرگ
سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

۲۲ فوریه ۲۰۰۸



گرامی باد یاد و خاطره
حماسه آفرینان سیاهکل

زنده باد سوسیالیسم

زنده باد انقلاب

نامه ای از فرزاد کمانگر، معلم و فعال حقوق بشری به اعدام محکوم شده به دانش آموزانش:

بابا آب داد!؟



بچه ها سلام،

دلَم برای همه شما تنگ شده، اینجا شب و روز با خیال و خاطرات شیرینتان شعر زندگی میسرایم، هر روز به جای شما به خورشید روز بخیر میگویم، از لای این دیوارهای بلند با شما بیدار میشوم، با شما میخندم و با شما میخوابم. گاهی «چیزی شبیه دلتنگی» همه وجودم را میگیرد.

کاش میشد مانند گذشته خسته از بازدید که آن را گردش علمی مینامیدیم، و خسته از همه هیاهوها، گرد و غبار خستگیهایمان را همراه زلالی چشمه روستا به دست فراموشی میسپردیم، کاش میشد مثل گذشته گوشمان را به «صدای پای آب» و تمنایمان را به نوازش گل و گیاه میسپردیم و همراه با سمفونی زیبای طبیعت کلاس درسمان را تشکیل میدادیم و کتاب ریاضی را با همه مجهولات زیر سنگی میگذاشتیم چون وقتی بابا نانی برای تقدیم کردن در سفره ندارد چه فرقی میکند، پی سه ممیز چهارده باشید با صد ممیز چهارده،

بار با مدرسه وداع کنید و «قصه تلخ جنس دوم بودن» را با تمام وجود تجربه کنید. دختران سرزمین اهورا، فردا که در دامن طبیعت خواستید برای فرزندانان پونه بچینید یا برایشان از بنفشه تاجی از گل بسازید حتماً از تمام پاکی ها و شادی های دوران کودکیان یاد کنید.

پسران طبیعت آفتاب میدانم دیگر نمیتوانید با همکلاسیهایتان بنشینید، بخوانید و بخندید چون بعد از «مصیبت مرد شدن» تازه «غم نان» گریبان شما را گرفته، اما یادتان باشد که به شعر، به آواز، به لیلایهاتان، به رویاهایتان پشت نکنید، به فرزندانان یاد بدهید برای سرزمینشان برای امروز و فرداها فرزندی از جنس «شعر و باران» باشند به دست باد و آفتاب میسپارمتان تا فردایی نه چندان دور درس عشق و صداقت را برای سرزمینمان مترنم شوید.

درس علوم را با همه تغییرات شیمیایی و فیزیکی دنیا به کناری میگذاشتیم و به امید تغییری از جنس «عشق و معجزه» لکه های ابر را در آسمان همراه با نسیم بدرقه میکردیم و منتظر تغییری میماندم که کورش همان همکلاسی پرشورتان را از سر کلاس راهی کارگری نکند و در نوجوانی از بلندای ساختمان به دنبال نان برای همیشه سقوط ننماید و ترکمان نکند، منتظر تغییری که برای عید نوروز یک جفت کفش نو و یک دست لباس خوب و یک سفره پر از نقل و شیرینی برای همه به همراه داشته باشد.

کاش میشد دوباره و دزدکی دور از چشمان ناظم اخموی مدرسه الفبای کردیمان را دوره میکردیم و برای هم با زبان مادری شعر می سرودیم و آواز میخواندیم و بعد دست در دست هم میرقصیدیم و میرقصیدیم.

کاش میشد باز در بین پسران کلاس اولی همان دروازه بان میشدم و شما در رویای رونالدو شدن به آقا معلمتان گل میزدید و همدیگر را در آغوش میکشیدید، اما افسوس نمیدانید که در سرزمین ما رویاها و آرزوها قبل از قاب عکسمان غبار فراموشی به خود میگیرد، کاش میشد باز پای ثابت حلقه عمو زنجیرباف دختران کلاس اول میشدم، همان دخترانی که میدانم سالها بعد در گوشه دفتر خاطراتان دزدکی مینویسید کاش دختر به دنیا نیامدید.

میدانم بزرگ شده اید، شوهر میکنید ولی برای من همان فرشتگان پاک و بی آلایشی هستید که هنوز «جای بوسه اهورا مزدا» بین چشمان زیبایتان دیده میشود، راستی چه کسی میداند اگر شما فرشتگان زاده رنج و فقر نبودید، کاغذ به دست برای کمپین زنان امضاء جمع نمیکردید و یا اگر در این گوشه از «خاک فراموش شده خدا» به دنیا نمی آمدید، مجبور نبودید در سن سیزده سالگی با چشمانی پر از اشک و حسرت «زیر تور سفید زن شدن» برای آخرین

رفیق، همبازی و معلم دوران کودکیان فرزاد کمانگر - زندان رجایی شهر کرج

۹/۱۲/۱۳۸۶

فرزاد کمانگر معلم آزادبخواه و فعال حقوق بشر

آزاد باید گردد

تخریب یا فروپاشی؟

ا.م. شیزلی

همانقدر که هیچگاه همه پیروزیها نشانه حقانیت نیستند، به همان اندازه هم شکستها نمی توانند دلیلی بر عدم حقانیت باشند.

سراسر تاریخ بشری مشحون از ناکامی ها و شکستها بوده است. نظام های ناعادلانه، یکی دیگری را جایگزین شده است. رنج و عذاب بشریت، همیشه بیش از موفقیتها و کامیابیهای آن بوده است. هر گاه، در دوره ای از تاریخ، انسانها گامی بسوی ترقی و تعالی برداشته اند، غاصبان قدرت و ثروت، راه را بر آنان سد نموده و از حرکت بازداشته اند. زمانی انسان، انسان را به بردگی گرفت، زمانی دیگر، صاحبان بردگان، زمینها را نیز در اختیار گرفتند و نام رعیت بر بردگان نهادند. به دیگر زمان، مالکان برده و زمین، ابزار را هم که رعیت در روی زمین با آن کار می کرد، به چنگ خویش در آورد و کارگزارش نامیدند. همه این تحولات برای ممانعت از دستیابی همه انسانها به وسایل معاش صورت گرفت. آغاز تقسیم جامعه بشری به طبقات اجتماعی، شروعی بود بر شوربختی ها و فاجعه بشریت. و همه اینها، پیروزی بود برای گروه کوچکی از انسانها و شکستی بود برای توده های میلیونی انسان.

بازهم، بخاطر دقایقی که صرف خواندن این سطور خواهید کرد، سپاسگزارم. در اینجا، صحبت کوتاهی خواهم داشت در مورد کلمات «تخریب»، «فروپاشی» و «فروریختن». امیدوارم مورد توجه قرار گیرد.

از آن روی این سه اصطلاح «تخریب»، «فروپاشی» و «فروریختن» را برگزیده ام که، بعد از شکست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تخریب دیوار برلین، در طول تقریباً دو دهه اخیر، آنها را بشدت رایج کردند و بسیاری از قلم بدستان، اغلب بدون توجه به معانی و مضمون این کلمات، گاه و بیگاه، آنها را در نوشته های خود بکار می برند.

کم و بیش می دانیم که، سراسر تاریخ بشریت جهان را شکستهای بزرگی همراهی کرده است. از شکست امپراطوریهای بزرگ، تجزیه کشورهای وسیع، نمونه ها بسیار است. تمام تاریخ ادیان و مذاهب را نیز شکستها تشکیل می دهند... ولی، هیچ یک از شکستهای بزرگ تاریخ، با کلمات فروپاشی و فروریختن تعریف نشدند و به اندازه شکست شوروی هم مورد بی مهری قرار نگرفتند، بویژه که این شکست،

شکستی برای یک یا چند ملت و کشور نبود. این، شکستی بود که فاجعه هولناکی را برای کل بشریت در پی آورد.

قوم یهود، چهل سال در آوارگی بسر برد. عیسی مسیح مصلوب شد. در مذهب شیعه، امام علی به قتل رسید و امام حسین در جنگ شکست خورد و خود و یارانش کشته شدند، اما، هیچیک از این شکستها، نه تنها مورد تقبیه و انتقاد قرار نگرفت، حتی، باعث گسترش عرصه اعتقاد به ایده های قربانیان نیز گردید. این شکستها را هم «فروپاشی» و «فروریختن» نام نگذاشتند.

گروهی از تحلیل گران، با اصطلاح «خشونت‌های» دوره آغازین ساختمان سوسیالیسم را که در مقایسه با دیگر نظامهای اجتماعی - اقتصادی رقم قابل توجهی را تشکیل نمی دهد، دلیل تخریب سوسیالیسم و شوروی و دیوار برلین ارزیابی نموده و آن را با «فروپاشی» و «فروریختن» توضیح می دهند. البته، این را می توان درک کرد که، محافل معینی با گزینش چنین کلماتی، کار را ساده و راه را کوتاه می کنند و خود را از تفکر و تعمق برای توضیح پدیده ها و حوادث بی نیاز می سازند. مثلاً، امروز، با نسبت دادن حوادث خشن و خونینی که در اینجا و آنجا اتفاق می افتد، به «تروریستها» و «القاعده»، بسادگی از پی کاوی آن حوادث می گریزند. ادیان آسمانی نیز با بکارگیری همین شیوه برخورد، تحت بهانه «خواست و اراده خدا چنین است»، از تعریف و تبیین مسائل جدی می گریزند... در هر حال، این ارزیابی ها، به دو دلیل ساده، کاملاً نادرست است. اولاً؛ اگر بطور کلی، خشونت باعث فروپاشی نظامها می شدند، در این صورت، هیچ یک از نظامهای اجتماعی و اقتصادی اصولاً نباید، پدید می آمدند. همانطور که، نظامهای برده داری، فئودالی و بویژه سرمایه داری به عنوان خشن ترین و بی رحمانه ترین نظام اجتماعی - اقتصادی که امروز هم روزانه هزاران نفر قربانی می گیرد، با شیرینی و دسته های گل در جامعه ظهور نیافتند. مثلاً، همین کشور ایالات متحده آمریکا، سرکرده نظام سرمایه داری جهانی را در نظر بگیرید. برای تشکیل این کشور، ۱۲ میلیون جمعیت بومی، در طول ۳۰۰ سال، به ۲۶۰ هزار نفر تقلیل داده شد. یعنی، با رشد جمعیتی معکوس. و یا تمام مخالفان این کشور را بدون استثنا از بین بردند. فقط، حزب «پلنگان سیاه» آمریکا را بخاطر آوردید! آنها را تا آخرین نفر، نابود کردند. با این حساب، تصور کنید چقدر انسان، قربانی خشونتها شده است. با این همه، آمریکا هنوز پا برجاست. نمونه دیگر، اگر خشونت باعث فروپاشی می شد، اصولاً، شاهان پهلوی، نیم قرن بر ایران حکمرانی نمی کردند و حمایت

خلفای کنونی نیز در همان ماههای اول زیر و رو می شد. پینوشه ها هم بدون جزا نمی مردند. برای جلوگیری از اطاله کلام، لزومی برای ارائه نمونه های بیشتر نیست. این ارزیابی در رابطه با شوروی بویژه، صدق نمی کند. چرا که، حتی در صورت صحت ادعای مدعیان، رهبران شوروی چهل سال (بعد از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۹۳) وقت داشتند تا با اصطلاح «زخمهای خشونت‌های دوره آغازین ساختن سوسیالیسم» را التیام بخشند ولی، چنین نشد!

ثانیاً؛ برخی ها، علاوه بر «دلیل» فوق، بی کفایتی و نادرستی نظام اجتماعی - اقتصادی سوسیالیستی را بهانه ای برای تعریف «فروپاشی» و «فروریختن» می شناسند. این ادعا هم حتی در صورت صحت، به همان دلیل که، نظامهای تا کنونی، بگواهی تاریخ، با تمام بی کفایتی و هم نوقص خود، قرن‌ها دوام آوردند، نادرست است. امروز، هیچ انسان عاقلی نمی تواند بر کمال و کفایت سرمایه داری که، فقر، گرسنگی، بیکاری، برده داری مدرن بخش عظیمی از دستاوردهای آن محسوب می شود، صحنه گذارد.

هیچیک از نظامی اجتماعی - اقتصادی، از جمله سرمایه داری، بر اساس نسخه از پیش آماده و امتحان شده ای بر جامعه تسلط نیافتند و طبیعتاً، برای تثبیت خود، بر خلاف نظام سوسیالیستی، نه حداقل، بلکه، حداکثر قربانی را هم گرفتند و همانطور که می بینیم، سرمایه داری، علیرغم، مدرنیزه کردن سیستمهای برده داری و فئودالی، هنوز هم با گستاخی، به حیات خویش ادامه می دهد.

معمولاً، همه انسانها (منهای درصد اندک و استثنائی)، حس همدردی با شکست خورده، روحیه کمک به ضعیف را، به نسبت‌های معینی در ضمیر خود دارد و هر جا که امکان بروز یابد، حتماً خود را نشان میدهد. بسیار گمان که، تمام قصص دینی و مذهبی با در نظر گرفتن همین روانشناسی اجتماعی، با هدف تحریک احساسات انسانها، به سبک فاجعه ترتیب داده شده است.

اما، این نوع احساس همدردی نسبت به شوروی شکست خورده، بسیار ضعیف بود. چرا؟ حتماً در اینجا، حلقه کم شده ای وجود دارد که حتی، بسیاری از دوستان نظام سوسیالیستی نیز، با سراسیمگی و دست - پاچگی، به جبهه مقابل روی آورده و به مدح آنچه که تا همین دیروز نقد می کردند، پرداختند. آن حلقه کم شده کدام است؟

واقعیت این است که، اتحاد شوروی،

ادامه در صفحه ۸

تخریب یا فروپاشی؟

در رأس همه دستاوردهای خرد و کلان خود، علیرغم گذر از فراز و نشیبهای تند، برای اولین بار در تاریخ بشری، زمین، کارخانجات تولیدی و ابزار تولید را از دست فرد خارج کرد و در اختیار جمع قرار داد. به فرمانروائی برده داران، خوانین و صاحبان سرمایه خاتمه داد و استعمار انسان از انسان را از میان برداشت.

آن «حلقه گم شده» درهمین نکته نهفته است که علاوه بر تبلیغات مداوم امپریالیسم و ارتجاع برعلیه سوسیالیسم، گزینه طبیعی انسانها، یعنی، میل به مالکیت و در اختیار گرفتن، تلاش برای تملک و ارتزاق از قبل کار دیگری (استثمار)، یکی دیگر از مهمترین عواملی است که موجب این بی مهری ها گردید.

نه شوروی فروپاشید و نه دیوار عریض و طویل برلین فرو ریخت. چگونه می توان دیوار برلین را که، انسانها، با بیل و کلنگ، بولدوزر و لودر، تراکتور و غیره در برابر چشمان میلیاردها انسان تخریب کردند، با فرو ریختن توضیح داد؟ اتحاد شوروی را هم همین طور. اتحاد شوروی، سوسیالیسم و دیوار برلین را انسانهای دارای فکر، اندیشه و جهان بینی دیگر، در دوره تاریخی معین، در شرایط مشخص، ساخته بودند و گروهی دیگر، دارای فکر، اندیشه و جهان بینی متفاوت با سازندگان آنها، در شرایطی متفاوت با شرایط ساختن آنها، در اوایل دهه پایانی قرن گذشته، تخریب کردند. این است واقعیت امر. حال، موضع گیری هر یک از ما، چه در جبهه سازندگان جای بگیرییم و چه در صف تخریب کنندگان، تغییری در ماهیت حوادث تاریخی بوجود نمی آورد و تنها، اسباب زحمت نسلهای امروز و فردا را فراهم می کند.

تفاوت مفهوم و محتوای کلمات «تخریب» و «فروپاشی» و «فرو ریختن» بر کسی پوشیده نیست. حادثه ای به بزرگی تخریب سوسیالیسم را نمی توان به این راحتی، با برگزیدن راه «ساده و کوتاه» توضیح داد. بنابراین، نیازی به توضیح بیشتر در این باره نیست و فقط، توجه همه قلم بدستان و تحلیلگران واقع بین را به این موضوع جلب می کنم که، کاربرد کلماتی که بیانگر واقعیات نیستند، شایسته و برازنده نیست و کمکی به شناخت و تبیین واقعیات نمی کند. یک تحلیل گر واقع بین، باید هر حادثه ای را، صرف نظر از حقانیت و یا عدم حقانیت آن، آنچنان که هست، بیان دارد. این استدلال، هم در رابطه با اتحاد شوروی و سوسیالیسم و هم در رابطه با دیوار برلین،

کاملاً صدق می کند. صرف نظر از حقانیت و یا عدم حقانیت شوروی و دیوار برلین، حادثه بزرگ تاریخی تخریب آنها، واقعیتی است که میلیاردها انسان، از طریق رسانه های تصویری و صداها هزار نفر به چشم خویش شاهد آن بودند. نه شوروی فروپاشید و نه دیوار برلین فرو ریخت. هر دو، بدست انسان ساخته شده بود و هر دو بدست انسان تخریب گردید.

فرق است میان فروپاشی و فرو ریختن و تخریب. بلی، اتحاد شوروی و دیوار برلین تخریب شدند. حال، عملی درست و ناگزیر بود یا نادرست و قابل گریز و علل و دلایل آن چه بود، کاری است محتاج تحقیق، بررسی و تفحص. و پس آنکه، می توان در مورد درستی و یا نادرستی آن قضاوت کرد. کاربرد اصطلاحات «فروپاشی» و «فرو ریختن»، که سیاستمداران، تئوریسینها، مروجان و مبلغان امپریالیسم و سرمایه داری رایج کردند، گویای واقعیت نیست. هدف آنها از کاربرد این کلمات، گریز از مسئولیت و کتمان واقعیت است ولی، هدف واقع گرایان چیست؟

۱۳۸۶/۱۱/۱۵

کار کمونیستی

زیر نظر شورای مرکزی سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
منتشر میشود.

فاکس اتحاد فدائیان کمونیست
+۶۶۱ ۳۱۷۷۹۲۵۷۱

سایت سازمان در اینترنت

www.fedayi.org

روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

شورای مرکزی

centralconcil@fedayi.org

نشریه کار کمونیستی

kar@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org